

بررسی تطبیقی موج چهارم و پنجم تروریسم در خاورمیانه

حسین افشین

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران

سیامک بهرامی^۱

استادیار گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران

حمید رضا سعیدی نژاد

استادیار گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران

ایرج رنجبر

استادیار گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۱

چکیده

پیش‌تر از چهار موج مختلف تروریسم در قالب یک فرآیند تاریخی نام برده شده است. به نحوی که می‌توان گفت نظام بین‌الملل در دنیای پسا-وستفالی (از ۱۸۷۰ م) تا دوران معاصر چهار موج از تروریسم تحت عنوان؛ تروریسم آنارشیستی، ملی‌گرا، چپ و مذهبی را پشت سر گذاشته است؛ که این امواج تأثیرات بسزایی نیز در تحولات نظام بین‌الملل داشته‌اند. اما مقاله پیش‌رو با اذعان به این امواج تروریستی، موج جدیدی به نام موج پنجم از تروریسم خاورمیانه معرفی می‌کند که ریشه در تحولات سیاست بین‌الملل و الگوی نظم تکثیری دارد. موج پنجم هم در اهداف و هم در تاکتیک از سایر امواج به ویژه موج چهارم تروریسم، متمایز می‌باشد. مهم‌ترین پرسش مقاله پیش‌رو این است که موج پنجم تروریسم ریشه در چه تحولاتی داشته و با موج چهارم تروریسم چه وجوه اشتراک و افتراقی دارد؟ و در جواب این فرضیه طرح شده که موج پنجم تروریسم برآمده از ساختار نوین سیستمیک یا نظم تکثیری است و در کنار این شباهت‌ها که ریشه موج چهارم و پنجم هر دو در خاورمیانه است و از میان جریان‌های اسلام‌گرا سر برآورده است، این دو موج به لحاظ ویژگی‌هایی چون ساختار شکنی از دولت، ایجاد هنجارهای نوین در باب نهاد حکمرانی، استقلال نظامی و اقتصادی، تغییر در معنای توازن، نوع و گستره خشونت و اهداف خشونت و قابلیت احیای مجدد از یکدیگر متمایزند.

کلیدواژه‌گان: تروریسم آنارشیستی، تروریسم ملی‌گرا، تروریسم چپ، موج چهارم تروریسم، موج پنجم تروریسم، الگوی نظم تکثیری، خاورمیانه.

مقدمه

این مقاله تلاشی تئوریک جهت تبیین موج جدید تروریسم می باشد، از این رو در ابتدا با اشاره به برخی تلاش های صورت گرفته در این راه، در نهایت به مدلی جدید برای تبیین تروریسم جدید و تفاوت آن با موج چهارم خواهیم پرداخت. در چارچوب مطالعات علوم سیاسی و روابط بین الملل و در مواجهه با پدیده تروریسم، آنچه غالباً موضوع مطالعه و تحقیق و بررسی قرار گرفته، شناخت ماهیت و چیستی این پدیده و روند تحولات آن بوده است و کمتر به موضوع تفاوت ها و شباهت های تروریسم جدید با امواج قبلی به ویژه موج چهارم پرداخته شده است. این بخش از مطالعات تروریسم امروزه بیش از هر زمانی اهمیت یافته و بحث و تبادل نظر پیرامون آن رونق گرفته است. دلیل این امر آن است که گروه های تروریستی روز به روز نسبت به اهداف خود پیچیده تر می شوند و به تناسب این پیچیدگی، خود را در برابر رویکردهای گوناگون، واکنش می کنند تا به وضعیت فروپاشی دچار نشوند و بتوانند در برابر هر ضربه ای خود را باز تولید کنند.

بحث های عدیده ای بر سر بحران های اخیر خاورمیانه و دلایل روندهای نوین شکل گرفته است. هسته مرکزی بحران های اخیر را می توان در موج نوین تروریستی در خاورمیانه دانست. موجی که می توان آن را به دلایل زیادی به سبب ماهیت عملکرد و بسترهای شکل گیری آن فراتر از موج های چهارگانه سابق دانست. در واقع اگر موج های آنارشیستی، قوم گرایانه، چپ نوین و اسلامی را به عنوان موج های اصلی سابق در نظر بگیریم یک اشتراک اصلی را در همه آن ها می توان سراغ گرفت و آن شورش بر علیه نظم موجود و در عین حال قدرت گیری و باز تولید همان نظم است. این چهار موج سنتی هم برآمده از عملکردهای سنتی ساختار بوده اند؛ یعنی عملکردهای نامتوازن سازی و تسهیلی. در قالب عملکرد نامتوازن سازی جوامع پیرامونی بدون ساخت های طبقاتی شکل می گیرند و هویت های قومی و مذهبی، به غالب ترین مراجع وفاداری تبدیل شده اند و متأثر از عملکرد تسهیلی ساختار هم دو اتفاق افتاده است. اول آنکه زمینه های اشغال خارجی تسهیل شده و دوم این که گروه های مورد مقاومت مبتنی بر هویت های قومی و مذهبی در تقابل با اشغال به صورت موقت و وابسته شکل گرفته اند. می توان موج های سابق را در این چارچوب تحلیل کرد.

در عین حال کنش گران موج های سابق به ویژه موج چهارم هر چند هرکدام با دلایل و ایدئولوژی های متفاوت دست به کنش زده اند اما در نتایج ساختاری یعنی بازتولید نظم موجود یکسان عمل کرده اند. اما در موج پنجم تروریسم عملکرد نوینی در بطن ساختار شکل گرفته که به عملکردهای قبلی اضافه شده و تاثیرات متفاوتی بر روی گروه های تروریستی و کیفیت آن ها بر جای گذاشته است. این عملکرد نوین نظم تکثیری یا حکمرانی نوین جهانی است که در ادامه توضیح داده خواهد شد.

از این رو بحث نوشتار حاضر اساساً پرداختن به تاثیرات ساختاری نوین و عملکردهای موج نوین و تفاوت های آن با امواج سابق و بویژه موج چهارم تروریسم است. حال سوال اصلی تحقیق این است که الگوی نظم تکثیری چه تاثیراتی بر پیدایش موج پنجم تروریسم در خاورمیانه و تمایز آن با موج چهارم ایجاد کرده است؟ و در پاسخ این فرضیه طرح شده است که الزامات ناشی از نظم تکثیری (حکمرانی نوین جهانی) بسترهای لازم برای شکل گیری موج پنجم تروریسم در خاورمیانه را شکل داده و این موج که برآمده از گسست در حاکمیت و دولت خاورمیانه است و تروریست ها به عنوان بازیگران مستقل نه تنها توانایی گسست بیشتر در نهاد دولت را دارند بلکه ایده هایی فراتر از هنجارهای غالب داشته و از قابلیت ایجاد حکمرانی های نوین و ضد ساختار، احیای مجدد پس از سرکوب، خشونت های بدون چارچوب، موازنه سازی منطقه ای و بین المللی و فعالیت های بین المللی و تاثیرات بین المللی برخوردار است.

در بخش اول این نوشتار سعی خواهد شد که به صورت خلاصه، نظریه حکمرانی جهانی و در عین حال تاثیر آن بر پیدایش موج پنجم تروریسم توضیح داده می شود.

در بخش دوم امواج چهارگانه تروریسم سنتی به ویژه موج چهارم تروریسم بررسی شود.

در بخش سوم به موج پنجم تروریسم می پردازیم.

در بخش چهارم بررسی تطبیقی موج چهارم و پنجم تروریسم در خاورمیانه خواهیم پرداخت. در پایان کار هم نتیجه تحقیق بیان می گردد.

چارچوب نظری

ساختار نظام بین الملل تا قبل از دهه نود در قالب یک الگوی نظم توزیعی^۱ عمل می کرد در قالب این الگو، دولت ها بازیگران اصلی شکل دهنده به نظم موجود و توزیع کننده انحصاری قدرت بودند. اما بعد از دهه ۹۰ میلادی با تحولاتی که در ساختار طبقاتی دولت های مرکز، ناشی از اقتضات نظام سرمایه داری ایجاد شد، نوعی دیگر از الگوی نظم در ساختار نظام بین الملل ایجاد گردید که این نوشتار از آن به نام الگوی نظم تکثیری^۲ یاد می کند. در قالب این الگوی نوین دال مرکزی ساختار یعنی مفهوم قدرت دچار انتشار گردید به نوعی که انحصار توزیع و نهادینه سازی آن از زیر دولت ها خارج شد و بازیگران غیر دولتی توانستند به صورت مستقل نه تنها از قدرت بهره مند گردند بلکه ظرفیت نهادینه سازی آن را هم پیدا کنند.

به دلیل الزامات سرمایه داری به عنوان یک سیستم، این الگوی نوین در کل جهان هم گسترش پیدا کرد. ساختار نظام دو قطبی با تأکید بر هنجارهای دولت محوری، حاکمیت گرایی، تمرکزگرایی و تأکید بر تعاریف سنتی از نظم و امنیت، از ۱۹۴۵ به بعد در جهانی یکسان به سر برده بود؛ جهانی که در آن دولت به بازیگری مسلط و بدون چالش گر در عرصه بین المللی تبدیل شده بود و متأثر از تعاریف سنتی از نظم و امنیت اجازه ی ظهور موضوعات جدید و بازیگران جدید را در عرصه ی سیاست بین الملل نمی داد.

1- The pattern of Distribution Order

2- The pattern of Proliferation Order

فروپاشی ساختار دو قطبی به یک باره این بندها را گسست و جهانی متفاوت از قبل چه در عرصه ی کمی و چه در عرصه ی کیفی ظهور کرد؛ جهانی که هم چنان در حال تغییر و تحول است و هر روز بازیگرانی با موضوعاتی جدید در آن رشد می کنند. هر چند گروهی از این بازیگران و موضوعات قبل از دهه ۱۹۹۰ هم وجود داشتند اما تفاوت آن ها با قبل در حوزه ی عمل، کارایی، مشروعیت و مهم تر از همه اقتدار آن ها بود. آن ها موجودیت جدید خود را بر مبنای پایه های جدیدی از اقتدار پی ریزی کرده بودند. اقتداری که ویژگی بارز آن انتشار و پخش شدگی اش بعد از دهه ۱۹۹۰ بود. (بهرامی، ۱۳۹۴: ۳۷).

جیمز روزنا^۱ در قالب هشت پدیده، حکمرانی جهانی را مورد بررسی قرار می دهد، که شامل این موارد می شود: انقلاب در مهارت ها، بحران اقتدار، دودستگی ساختاری، انفجار سازمانی، انقلاب پویایی، تکنولوژی های میکرو الکترونیک، تضعیف قلمرو گرایی دولت ها و حاکمیت و جهانی شدن اقتصادهای ملی (روزنا، ۱۳۸۸: ۹۲-۹۳). از نظر او، اولین اثر آشکار این تحولات گسسته هنجارهای حاکم در عرصه ی روابط بین الملل در زمینه حاکمیت و اقتدار بود، به نوعی که اقتدار پخش و منتشر شد (Rosenau، ۱۹۷۷: ۷) حکمرانی جهانی GG^۲ واژه ای بود که برای فهم سیاست بین الملل و تغییرات آن به کار برده شد. درعین گستردگی کاربرد، این واژه به عنوان مفهومی مبهم و غیرقطعی، باقی ماند که برداشت های مختلفی از آن می شد. چنان که کارگ مورفی گفت که این واژه به ندرت عملی و فهمیده شده است (Morphy، ۲۰۰۰: ۷۹۰). اما حکمرانی نوین جهانی با قاعده انتشار اقتدار و عملکرد تکثیری خویش سبب گسست اساسی در ساختار پیشین شد. به نوعی که مفاهیم مسلط نظم پیشین را به چالش کشید و در عین حال سبب تکرر عددی و کنشی بازیگران خشونت ورز نوینی گردید که عملکردهای جدیدی را به رخ ما کشیدند. متأثر از قاعده تکثیری مفاهیمی چون دولت، حاکمیت و توازن سنتی به چالش کشیده شد و یا گسست در این مفاهیم گروه هایی ظهور کردند که با بهره گیری از دایره وسیع تری از کنشگری، در پی ایجاد مدل های نوین و فراتر از هنجارهای نظم مسلط بودند. نظم موجود، دیگر ظرفیت و بهنجارسازی این گروه ها را در راستای قواعد خویش نداشت. دولت ها دچار گسست شدند، مفهومی مبهم و غیرقطعی، باقی ماند که برداشت های مختلفی از آن می شد. چنان که کارگ مورفی گفت که این واژه به ندرت عملی و فهمیده شده است (Morphy، ۲۰۰۰: ۷۹۰). اما حکمرانی نوین جهانی با قاعده انتشار اقتدار و عملکرد تکثیری خویش سبب گسست اساسی در ساختار پیشین شد. به نوعی که مفاهیم مسلط نظم پیشین را به چالش کشید و در عین حال سبب تکرر عددی و حرکتی بازیگران خشونت ورز نوینی گردید که عملکردهای جدیدی را به رخ ما کشیدند. متأثر از قاعده تکثیری مفاهیمی چون دولت، حاکمیت و توازن سنتی به چالش کشیده شد و با گسست در این مفاهیم گروه هایی ظهور کردند که با بهره گیری از دایره وسیع تری از کنشگری، در پی ایجاد مدل های نوین و فراتر از هنجارهای نظم مسلط بودند. نظم موجود، دیگر ظرفیت و بهنجارسازی این گروه ها را در

^۳- James Rosenau

^۴- Global Governing

راستای قواعد خویش نداشت. دولت‌ها دچار گسست شدند، حاکمیت‌ها مفقود شدند و توازن به عنوان مفهومی بیرونی و وابسته به دولت در سطح گروه‌های نوین نزول پیدا کرد. در عین حال این گروه‌ها از استقلال عمل واقعی نسبت به دولت‌ها برخوردار بودند و با وجود نزدیکی به بعضی از آن‌ها به راحتی در موازنه‌های جدید آنان را قربانی می‌ساختند. گروه‌هایی مانند القاعده و داعش مصادیق واقعی این گروه‌ها هستند. آن‌ها با ارائه مدل‌هایی مانند امارات اسلامی و خلافت اسلامی از زیر یوغ مفاهیمی چون دولت و حاکمیت خارج شدند و موازنه سنتی را به چالش کشیدند. در عین حال تبدیل به ایدئولوژی‌های فراگیر شدند که تضعیف ابعاد سازمانی یا گروهی آنان هم سبب نابودیشان نمی‌شد و به راحتی توان احیای خود را در خلاء‌های جدید قدرت داشتند.

امواج چهارگانه تروریسم:

در این مبحث امواج چهارگانه تروریسم و ویژگی‌های هر یک از آن‌ها مورد بررسی و تبیین قرار می‌گیرند.

موج اول: تروریسم آنارشستی^۱

اولین موج تروریسم مدرن در قرن ۱۹ توسط بازیگران غیردولتی اتفاق افتاده است. این موج تروریسم که به موج آنارشستی معروف است، تکنیک غالب در آن، قتل یا ترور شخصی بود. این موج در دهه ۱۸۸۰ شروع شد و به مدت چهل سال ادامه پیدا کرد. در این مقطع جهان شاهد شکل‌گیری امواج انقلابی، ضد سلطنت طلبی خصوصاً در روسیه تزاری و نیز در سراسر اروپا و نهایتاً در آمریکا بوده است. بنابراین ضرورت دارد مبانی فکری آنارشسیسم به صورت خلاصه بررسی شود. حکومت‌گریزی، ساختار‌گریزی و اقتدار‌ستیزی از مهم‌ترین مؤلفه‌های آنارشسیسم به شمار می‌رود. برهمن اساس آنارشسیسم به جنبش و نظریه‌ای سیاسی اطلاق می‌شود که عقیده دارد مرجعیت و قدرت سیاسی در هر شکلی نالازم و ناپسند است؛ لذا خواهان برافتادن هرگونه دولت و جایگزینی انجمن‌های آزاد و گروه‌های داوطلب به جای آن است (بیات، ۱۳۸۱: ۱۸).

آنارشسیست‌ها معتقدند؛ دولت شیطانی است، زیرا به عنوان منبعی از اقتدار قهری، اجباری و مطلق و نفی‌کننده اصول آزادی و برابری و نیز استقلال شخصی نامحدود است که در کانون تفکر آنارشستی قرار دارد. از این رو، دولت و نهاد‌های حکومتی و قانون‌همگی فاسد و فسادکننده هستند (هیوود، ۱۳۸۵: ۵۷).

البته باید توجه داشت که، آشوب‌خواه یا «هرج و مرج طلب» نیستند و جامعه‌ای بی‌سامان نمی‌خواهند (آشوری، ۱۳۶۶: ۴۰). آن‌ها به نظامی می‌اندیشیدند که بر اثر همکاری آزادانه پدید آمده باشد که بهترین شکل آن، از نظر آن‌ها ایجاد گروه‌های خودگردان است. زیرا آنارشسیست‌ها انسان را با لذات اجتماعی می‌انگارند (علی‌زاده، ۱۳۷۷: ۳۹). و دولت‌های فعلی را به این جهت که تجسم زور و سلطه هستند، محکوم می‌کنند، اما به هر حال نهاد حکومت در جوامع بشری را مفید می‌دانند؛ ولی حکومت مورد نظر آن‌ها باید

^۱ - Anarchist Terrorism

مطلقاً داوطلبانه فاقد هرگونه قدرت کاربرد زور و سلطه برعلیه شهروندان باشد در واقع آن‌ها اعتقاد عمیقی به نظم طبیعی و هماهنگی اجتماعی ذاتی دارند. به کلام دیگر، حکومت از نظر آن‌ها راه حلی برای مشکل نظم نیست بلکه خود، علت این مشکل است (هیوود، ۱۳۸۵: ۵۸). آنارشیست‌ها استفاده از ترس و وحشت را برای تغییر انقلابی در جوامعشان ضروری می‌پنداشتند. ترور سران حکومتی یکی از تاکتیک‌های مرسوم آن‌ها بود که از جمله آن‌ها می‌توان به ترور رئیس‌جمهور ایالات متحده، ویلیام مک‌کین لی در سال ۱۸۹۰، ترور رئیس‌جمهور فرانسه، فرانکوئیس سادی کارنوت در سال ۱۸۹۴، ترور تزار الکساندر دوم در سال ۱۸۸۱، بمب‌گذاری رصدخانه گرینیچ لندن در سال ۱۸۹۴ و... اشاره کرد. البته باید توجه داشت که بعد از انقلاب فرانسه، تروریسم به تدریج از ابزار مشروع و انحصاری حکومت جدا شد و به لایه‌های اجتماع نقل مکان کرد. آنارشیست‌های قرن نوزدهم روسیه، نقطه اتصال این دگرذیسی بود. هم‌زمان با فعالیت‌های آنارشیست‌های روسی، تروریسم به معنای «بیداری روحیه انقلاب در میان توده‌ها» بود و به شورش‌های خشونت‌آمیز اطلاق می‌شد. بر همین اساس نیز «اختیار گرایی» و «خودانگیزگی» از مهم‌ترین مبانی فکری و اعتقادی آن‌ها بشمار می‌رفت. مؤلفه محوری و نقطه‌ی پیوند دهنده‌ی بین آنارشیست‌ها - که ستیز با هرگونه حکومت است - نیز بر همین مبنا استوار است؛ بدین سان خود را بدون خجالت و یا تعارف تروریست و تاکتیک خود را صراحتاً تروریست اعلام می‌کردند. تاکتیک با قتل الکساندر دوم، پادشاه روسیه، در سال ۱۸۸۱ به نقطه اوج خود رسید (حیدرقلی زاده و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۰۴).

موج دوم: تروریسم ملی‌گرا (ضد استعمار)^۱

تروریسم آنارشیستی که تا دهه ۱۹۲۰ ادامه یافت؛ به دنبال خود، موج دوم تروریسم که موج ضد استعماری یا تروریسم ملی‌گرا نامیده می‌شود به دنبال داشت. تروریسم ملی‌گرا که مهم‌ترین مشخصه آن حمله به اهداف نظامی بود، در دهه ۱۹۶۰ عمدتاً رو به افول گذاشت. این موج از تروریسم بر خلاف موج اول که آنارشیسم و مخالف دولت بود، بیشتر در راستای شکل‌گیری دولت‌های ملی و مخالفت با استعمار شکل می‌گرفت. به گونه‌ای که در اکثر مناطق مستعمراتی، در دهه ۱۹۳۰ بی‌زاری از حکومت استعمارگر شدت می‌گرفت.

بنابراین موج دوم تروریسم متعاقب جریان‌های ضد استعماری و امپراطوری در دنیا و تلاش برای تعیین حق سرنوشت در کشورهای مختلف به وجود آمده است. پس از انعقاد معاهده ورسای پس از جنگ جهانی اول جنبش‌های مختلفی خصوصاً در اروپا شکل گرفت که عمدتاً اهداف ضد استعماری داشتند در این مقطع تروریسم نیز به عنوان یک پدیده، همراه این تحولات گردید. در این مقطع بسیاری از اقدامات تروریستی در پاکستان، هند، غنا، نیجریه و... اتفاق افتاد. با این وجود از آن‌جا که این اقدامات ضد استعماری در بسیاری

موارد ارزشمند تلقی شده و حمایت افکار عمومی جهانی را به همراه داشت این موج از تروریسم مشروع تر تلقی شده و حامیان سیاسی نیز پیدا نمود (گوهری مقدم، ۱۳۹۰: ۱۸۴).

موج سوم: تروریسم چپ^۱

از اواخر دهه ۱۹۶۰، موج چپ جدید یا موج مارکسیستی متولد شد و تقریباً تا دهه ۱۹۹۰ به صورت لجام گسیخته ای ادامه یافت و هنوز هم در بعضی کشورها نظیر نپال، اسپانیا، پرو، بریتانیا و کلمبیا، گروه هایی از آن فعال می باشد (پورسعید، ۱۳۸۸: ۱۵۱).

پس از جنگ جهانی دوم و شکست دولت های توتالیتار آلمان نازی و ایتالیا که از تروریسم به عنوان ابزار حفظ سلطه خود استفاده می کردند که اصطلاحاً آن را «تروریسم دولتی» می خواندند، دولت ها مجدداً موضعی ضد تروریسم اتخاذ کرده و به کانون مبارزه با آن تبدیل شدند. چنان چه از دهه ۷۰ اعمال تروریستی افزایش زیادی یافت که از این میان بیشترین افزایش مربوط به هواپیما ربایی، آدم ربایی، گروگان گیری و بمب گذاری شد (میر محمد صادقی، ۱۳۹۲: ۱۹۴) که از آن به عنوان مصادیق اصلی تروریسم یاد شده است. هواپیما ربایی یکی از مصادیق اعمال تروریستی است که اولین بار در سال ۱۹۳۱ در پرو انجام شد، اما به عنوان یکی از مصادیق تروریسم از اواخر دهه ۱۹۶۰ رواج یافت (حیدر قلی زاده و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۰۵).

بنابراین در موج سوم، آدم ربایی یا گروگان گیری جایگزین اهداف نظامی و ترور شخصی شد. موج سوم تروریسم (دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ م.) در شرایط رقابت دوران جنگ سرد رخ داد، به نظر راپاپورت جنگ ویتنام مهم ترین جریان سیاسی بود که اثر مستقیم بر این موج داشت (Rapaport, 2001:11). هم چنین در این مقطع در غرب جریانات آگاهی دهنده نسبت به اوضاع جهان سوم نیز رشد پیدا کرد و توده های های غربی و بالاحص جوانان به سرنوشت جهان سوم حساس شدند. در این مقطع جریانات چپ نو به انتقاد از رویکردهای غرب نسبت به مسائل داخلی و بین المللی جامعه غربی پرداخته و حرکات تروریستی را منجر شدند (گوهری مقدم، ۱۳۸۸: ۱۴).

موج چهارم: تروریسم مذهبی^۲

عوامل متعددی در ایجاد موج چهارم تروریسم مؤثر هستند؛ عواملی از قبیل: ویژگی های محیطی و بستر اجتماعی، ناامیدی و احساس محرومیت، تبعیض و نابرابری در عزت، تعلقات ایدئولوژیک و متصلب و تفسیر رادیکال از دین، کاهش اقتدار و تصدی دولت ها در شئون مهم خود، سرزمین های بدون دولت ملت، دولت های ضعیف و فروپاشیده و در نهایت اختلافات قومی، ملی و مذهبی و فقدان انسجام و وفاق سیاسی نقش کلیدی در توسعه تروریسم موج چهارم داشته است. نهضت های انقلابی و جنبش های اصلاحی ناظر به مشکلات بیرونی و بویژه استعمار و هم چنین مشکلات داخلی شکل گرفته اند. آن ها در صدد بنیان

^۱- New Left Wave

^۲- Religious Wave

گذاری نظام سیاسی جدید و مبارزه با استبداد داخلی و استکبار خارجی هستند. در اندیشه آن‌ها تأسیس نظام سیاسی جدید بسیار مهم است.

نهضت‌های انقلابی مشی تحولی داشته و در صدر نظام‌سازی هستند. نهضت‌های انقلابی در صدر بنیادگذاری نظام سیاسی جدید و مبارزه با استبداد داخلی و استکبار خارجی هستند. در اندیشه نهضت‌های انقلابی جنبش و نهضت با رویکرد انقلابی در نهایت به تأسیس نظام سیاسی منجر خواهد شد.

پژوهش‌های متعددی که در سال‌های اخیر درباره بنیادگرایی اسلامی به نگارش در آمده است، نشان از اهمیت رشد این پدیده را دارد. در این میان می‌توان به عوامل داخلی مانند ناکارآمدی حکومت‌های دولت - ملت دار، فساد اقتصادی و باند بازی و فاصله طبقاتی اشاره کرد و از عوامل خارجی می‌توان به تغییرات بین‌المللی، ورود مدرنیته به کشورهای اسلامی، اهمیت یافتن مناطق خاورمیانه از نظر بین‌المللی که مهد رشد بنیادگرایی اسلامی است اشاره کرد. یکی از عوامل مهم و در عین حال سیاسی، روان‌شناختی بحران هویت و بازگشت به هویت اسلامی بنیادین از منظر بنیادگرایان است (نبوی و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۴).

رهبران نهضت‌های انقلابی به دنبال رفع مشکلات اجتماعی بوده و توجه چندانی به خود نداشته‌اند بلکه اصلاح امور جامعه در راس عقاید آنان قرار دارد.

نخستین بحث گسترده بر سر روا بودن یا نبودن استفاده از خشونت از سوی اسلام‌گرایان در راه رسیدن به اهداف سیاسی، در سال‌های آخر دهه ۱۹۶۰ میلادی شروع شد. در آن هنگام کتاب مهم معالم فی الطريق نوشته سید قطب الهام بخش بخشی از اسلام‌گرایان جوان شد تا در راه رسیدن به جامعه اسلامی و با استفاده از خشونت، نظام‌های حاکم بر کشورهای عربی را که از نظر سید قطب نظام‌های جاهلی قلمداد می‌شدند، سرنگون کنند. گرچه بحث مذکور از زمان اعدام سید قطب در ۱۹۶۶ شروع شد و مطبوعات تحت حمایت دولت، برخی از علمای الازهر و سایر نویسندگان طرفدار دولت، نوشته‌های قطب و برداشت‌های به شدت رادیکال او را محکوم کردند (احمدی، ۱۳۷۵: ۷۱ - ۵۶).

بحث پیرامون جایز بودن یا نبودن کاربرد خشونت با انتشار کتاب بسیار معروف حسن العصبی، مرشد عام اخوان المسلمین مصر، با عنوان دعاء لاقضاه جان تازه‌ای به خود گرفت و بحث‌های دیگری را در نیمه اول دهه ۱۹۷۰ و حتی بعد از آن درباره خشونت در محافل اسلام‌گرا پیش آورد.

جنبش اخوان المسلمین از سال بنیان‌گذاری خود در ۱۹۲۸ تا اوایل دهه ۱۹۶۰ به ندرت از خشونت استفاده کرد. اصولاً اخوان المسلمین تا سال ۱۹۴۸؛ یعنی جنگ فلسطین، هیچگونه استفاده‌ای از اسلحه نکرد. در جریان جنگ اول اعراب و اسرائیل داوطلبان اخوان در جبهه‌های جنگ فلسطین به همراه نیروهای ارتش مصر شرکت کردند و آنجا بود که اولین آزمایش و تجربه اخوان در کاربرد اسلحه و خشونت عملی شد. بعد از اعدام سید قطب در ۱۹۶۶، اعضای جوان‌تر اخوان بعد از آزادی در سال ۱۹۷۱ به سازمان دهی و تربیت کادرهای مخفی دست زدند. از این رو بود که در سال‌های دهه ۱۹۷۰ میلادی چندین سازمان انقلابی مسلح

جهت سرنگونی رژیم سادات تلاش کردند. آنان خشونت را برای رسیدن به قدرت سیاسی و ایجاد یک نظم سیاسی استفاده و توجیه می کردند.

در دهه ۱۹۸۰ نیز گروه های اسلام گرا بیشتر درگیر عملیات مسلحانه مبتنی بر خشونت ایدئولوژیک بودند. عمده ترین نمونه اعمال خشونت های ایدئولوژیک، ترور سادات در اکتبر سال ۱۹۸۱ از سوی سازمان الجهاد بود. اعمال خشونت های ایدئولوژیک از سوی جنبش های اسلامی دیگری چون ناجون من النار (نجات یافتگان از آتش جهنم) و الجماعه الاسلامیه یا گروه های کوچکتر در سالهای دهه ۱۹۸۰ هم چنان در مصر و سایر کشورهای عرب نظیر الجزایر اوایل دهه ۱۹۸۰ یا در سوریه از سوی اخوان المسلمین در ۱۹۸۲ اعمال می شد.

سرکوب جنبش های رادیکال از یک سو و انزوای گروه های رادیکال اسلامی به دلیل ضربات مهلکی که بر پیکره جنبش وارد آمده از سوی دیگر، عامل کاهش حوادث خشونت بار میان جنبش های اسلامی و دولت های حاکم شد. با این همه از اواخر دهه ۱۹۸۰، نوع جدیدی از خشونت در میان برخی جنبش های اسلامی مشاهده شد که به لحاظ ماهیت با خشونت واکنشی و ایدئولوژیک متفاوت بود. این نوع خشونت را می توان خشونت فرقه ای خواند.

دکتر هرایرد کمجیان در کتاب جنبش های اسلامی در جهان عرب، ابتدا شرایطی را که عموماً منجر به ظهور جماعت های بنیادگرایی اسلامی می شود، معین کرده، سپس عوامل شکل گیری آن ها را بیان می کند وی می گوید: « برای هرگونه بررسی جامع بنیادگرایی اسلامی معاصر، باید در مورد ریشه های روانی، معنوی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن و محیطی که بستر گاه عقاید و اعمال بنیادگرایانه است، تحقیق به عمل آورد. یک الگوی تجربی تاریخی در این مورد، رابطه علی و معلولی میان بحران های اجتماعی و ظهور جنبش های مذهبی انقلابی و یا تجدید حیات طلبانه است که خواستار از بین بردن نظم رسمی موجود و ساختن جامعه ای نوین بر پایه برنامه ایدئولوژیک ویژه خود هستند. در نتیجه، ایدئولوژی این جنبش ها هم جامع و هم غیر قابل انعطاف و منعکس کننده پاسخ ها و عکس العمل های رهبران فرهمند در قبال شرایط بحرانی است » وی دو شرط را برای قدرت یابی معنوی، اجتماعی و سیاسی بنیادگرایان اسلامی ذکر می کند، اول، ظهور یک رهبر فرهمند و دیگری جامعه ای گرفتار آشفتگی عمیق. بنیادگرایی اسلامی، پدیده ای معاصر است که در جنبش اخوان المسلمین مصر در ۱۹۲۸ ریشه دارد؛ بنیان گذار آن، حسن البنا و مهم ترین چهره شناخته شده آن، سید قطب است (۶۵۹: Encyclopedia of politics, 2005). ایدئولوژی بنیادگرایی اسلامی در تجلی معاصرش، ارائه دهنده وحی، سنت و رویه ای است که به محمد (ص) و تعالیم او باز می گردد. جنبش های بنیادگرای اسلامی معاصر در پی آن اند که موجودیت خود را از طریق وظایف مقرر الهی و سوابق تاریخی توجیه کنند؛ درواقع، بنیادگرایان اسلامی در تلاش هستند و برای شکل دادن به آینده گذشته را در قالب بحران کنونی بازسازی کنند (دکمیان، ۱۳۹۰: ۷۵).

هرچند بنیادگرایی اسلامی از لحاظ نظری (تئوریک) و سیاسی، جنبشی متحد نیست، در سطح روبنا و زیربنا اشتراک‌هایی بسیار، میان انواع مختلف بنیادگرایی اسلامی وجود دارد؛ مانند «برتری توحید به مثابه بنیادی راهبردی، سیاسی، اساسی و حیاتی، تفوق شریعت، ضرورت استقرار دولت اسلامی و موضوع‌های مهم دیگر» (اسپوزیتو، ۱۳۹۱: ۲۴۲).

سید قطب در کتاب نشانه‌های راه، با جاهل خواندن نظام‌های سیاسی معاصر مسلمان و غیرمسلمان، به پیروان جنبش‌های اسلامی پیشنهاد کرد که از طریق سازمان‌دهی و تشکیل هسته‌های پیش‌تاز، نظام جاهلی را سرنگون کرده و با ایجاد جامعه مسلمین به جای جامعه جاهلی زمینه‌یاده‌سازی اسلام در سطح جهانی نیز فراهم کند (هرایرد کمیجان، ۱۳۹۰: ۱۷۰).

تا قبل از دهه ۹۰ و شکل‌گیری موج پنجم تروریسم مفاهیمی چون قدرت، توازن، حاکمیت، دولت و قطبیت به سیاق سابق و با تولید قواعد نوین سعی در حفظ خود داشتند. این گروه‌ها بیشتر در چارچوب حمایت دولت‌های موجود قادر به فعالیت و ادامه حیات بودند و قدرت چندانی برای کنش‌گری مستقل نداشتند. قدرت اساساً در دست دولت‌ها بود و آن‌ها فرایند توزیع آن را در اختیار داشتند و هر زمان که گروهی از دایره منافع آنان خارج می‌شد به راحتی توان تحلیل بردن و نابود کردن آن را داشتند. برای مثال، در جریان جنگ اول اعراب و اسرائیل به خاطر انتقادات شدید مطبوعات وابسته به اخوان المسلمین که خودشان نیز در جنگ علیه اسرائیل شرکت کرده بودند علیه دولت مصر به خاطر عدم همکاری با نیروهای نظامی، باعث غیرقانونی کردن سازمان از سوی نخست‌وزیر (نقراشی پاشا) و بستن مطبوعات آن‌ها و دستگیری برخی از اعضای سازمان شد. اخوان المسلمین در اواخر ۱۹۴۸ نقراشی پاشا را ترور کردند. مدتی بعد حسن‌البناء، رهبر آن‌ها از سوی عناصری ناشناس که احتمالاً نیروهای امنیتی دولتی بودند، به قتل رسید. به رغم ترور حسن‌البناء، سازمان از توسل به خشونت علیه دولت خودداری کرد. بعد از قرارداد ناصر با انگلستان آن‌ها دست به ترور ناصر زدند، و این باعث دستگیری، شکنجه و اعدام بسیاری از اعضای اخوان المسلمین شد. در موج چهارم اشغال خارجی عامل مهم شروع تروریسم در خاورمیانه بوده است. جالب‌تر آنکه بیش از ۹۸ درصد حملات علیه اشغالگران خارجی و متحدین نزدیک آن‌ها بوده است. هرچند بیش از ۸۵ درصد حملات از جانب اسلام‌گرایان افراطی بوده است، اما جریان‌های سکولار هم در کمتر از ۱۰ درصد حملات دخیل بودند (Suicide Attack Database, 2016).

پس مسئله در اینجا ایدئولوژی نیست و بیشتر بحثی استراتژیک و با پدیده اشغال مربوط است. شکل‌گیری فتح در ۱۹۵۷ بعد از جنگ‌های ۱۹۴۸ و برخورد‌های دهه ۵۰ در منطقه بود. در ادامه شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ عاملی شد تا سازمان آزادی‌بخش فلسطین به مبارزات چریکی و نامتقارن در قالب حملات غیرانتحاری نزدیک شود و افسانه کاراما را خلق کند.

سرکوب بیشتر این گروه در اردن عاملی بود تا گروه سپتامبر سیاه تدارک حملات المپیک مونیخ را در دهه ۷۰ ببیند. در ادامه اخراج سازمان آزادی بخش فلسطین و ۱۰ برابر شدن تازه واردان یهودی در فلسطین و اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل برای سرکوب سازمان آزادی بخش فلسطین در دهه ۸۰ سبب شکل گیری جریان هایی چون جهاد اسلامی و حماس در انتفاضه اول شد (Weisband and Roguly, 1987: 263_267).

از ۱۹۸۶ نیز با استقرار اسرائیل در جنوب، به تدریج شمار نیروهای حزب الله تا ۷۰۰۰ نفر افزایش یافت و از ۸۶ تا ۹۹ در مجموع ۱۰ حمله انتحاری دیگر را در کنار یک جنگ چریکی بر علیه اسرائیل سازمان دادند؛ تا در سال های ۲۰۰۰-۱۹۹۹ اسرائیل جنوب لبنان را هم ترک کرد. از آن تاریخ، هیچ حمله انتحاری از سوی جریان های لبنانی بر علیه اسرائیل شکل نگرفته و آن ها بیشتر در قالب مبارزه ای چریکی و حتی کلاسیک بر اسرائیل تاخته اند (بهرامی، ۱۳۹۶: ۲۵۲-۲۴۷). در این موج بازیگران تروریستی در راستای کسب ایده آل هایی قرار داشتند که در نهایت نظم اجتماعی موجود و هنجارهای آن را باز تولید می کردند و اگر به این ایده آل نمی رسیدند سعی داشتند در قالب مدل های بهنجار نظم اجتماعی در آیند و یا حداقل به پدیده اشغال پایان دهند. نمونه های این امر Plo، حماس، حزب الله، جبهه آزادی بخش فلسطین و ... بودند. القاعده به عنوان گروه تروریستی بین الملل نیز فعالیت های خود را از زمانی آغاز کرد که آمریکا بعد از جنگ اول خلیج فارس به طور مستقیم در غرب آسیا و سرزمین های مقدس مسلمانان مستقر شد و پایگاه های خود را در شبه جزیره عربی و کشورهای حوزه خلیج فارس توسعه داد و حتی در قراردادهای نظامی، امور امنیتی آن ها را بر عهده گرفت. حملاتی پراکنده در مصر، اردن و عربستان به عنوان متحدین آمریکا شروع شد و از سال ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۰۱ القاعده حمله به سفارت خانه های آمریکا را آغاز کرد و در ۹۶ و ۹۸ به ترتیب اعلامیه های جنگ رسمی و جنگ مقدس را علیه آمریکا صادر کرد. اما این اقدامات سبب ساز مداخلات بیشتر آمریکا در منطقه و حضور بی شمارتر نیروهای این کشور در سرزمین های مقدس مسلمانان شد (White, 2002: 162).

بازیگران غیردولتی مانند جهاد اسلامی، حماس، انصارالله، حزب الله و ... که در موج چهارم ما تحت عنوان بازیگران آزادی بخش و غرب تحت عنوان تروریسم می شناسد، خصوصیات و ویژگی های موج پنجم تروریسم را به صورت تدریجی شکل داده اند.

موج پنجم تروریسم^۹

در موج پنجم ما شاهد تکثیر عددی و کنشی بازیگران خشونت ورز نوینی هستیم که عملکردهای جدید را به رخ می کشند. متأثر از قاعده تکثیری مفاهیمی چون دولت، حاکمیت و توازن سنتی به چالش کشیده شد و با گسست در این مفاهیم گروه هایی ظهور کردند که با بهره گیری از دایره وسیع تری از کنشگری، در پی ایجاد مدل های نوین و فراتر از هنجارهای نظم مسلط بودند.

⁹- The Fifth Wave of terrorism

نظم موجود، دیگر ظرفیت به هنجار سازی این گروه‌ها را در راستای قواعد خویش نداشت. دولت‌ها دچار گسست شدند، حاکمیت‌ها مفقود شدند و توازن به عنوان مفهومی بیرونی و وابسته به دولت در سطح گروه‌های نوین نزول پیدا کرد. در عین حال این گروه‌ها از استقلال عمل واقعی نسبت به دولت‌ها برخوردار بودند و با وجود نزدیکی به بعضی از آن‌ها به راحتی در موازنه‌های جدید آنان را قربانی می‌ساختند. گروه‌هایی مانند القاعده و داعش مصادیق واقعی این گروه‌ها هستند. درابتدا، به القاعده به عنوان پدرخوانده داعش می‌پردازیم که به عنوان یکی از مهم‌ترین گروه‌های تروریستی مذهبی ریشه در موج چهارم دارد، اما شاخ و برگ‌ها و ثمرات آن را می‌توان در موج پنجم نیز به مشاهده نشست. القاعده با توجه به اهداف و ایدئولوژی خویش که مکرراً بر پاک‌سازی کشورهای اسلامی از آن‌چه عناصر خارجی می‌نامد تاکید کرده است. این سازمان از پیروان خود می‌خواهد که به یک جنگ تمام‌عیار علیه جهان غرب برای جبران بی‌عدالتی‌هایی دست بزنند که مسلمانان در سراسر جهان در معرض آن بوده‌اند.

اشغال افغانستان از سوی شوروی و بسیج افکار عمومی دنیای اسلام برای مبارزه با این تعدی، در نهایت به قدرت گرفتن القاعده در افغانستان منجر شد؛ قدرت وهیمنه طالبان و القاعده در افغانستان با حمله ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ پایان یافت اما تداوم این حرکت در قالب مبارزات چریکی تداوم دارد. افرادی مانند جیسون برک معتقدند که القاعده قابل نابودی نیست چون بعد از سال ۲۰۰۱ تبدیل به حکم و قاعده شده است (Burke, 2004). منشأ پیدایش داعش، دولت اسلامی عراق و شام، را باید در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ و افکار متحجرانه ابومصعب الزرقاوی در رهبری دو نیروی تندرو اسلامی، یعنی «توحید و جهاد» و «القاعده عراق» جستجو کرد به دنبال کشته شدن ابومصعب الزرقاوی در ژوئن ۲۰۰۶، رهبران القاعده در عراق، این گروه را که ائتلافی از نیروهای مختلف در عراق بود، دوباره و با نام «حکومت اسلامی» عراق احیا کردند. دولت اسلامی عراق، هر دو رهبر خود (ابوعمر البغدادی و ابوحمزه مهاجر) را در سال ۲۰۱۰ در حمله هوایم‌های بدون سرنشین آمریکا از دست داد؛ این تحولات سبب شد که این گروه تضعیف شود اما به نابودی آن نینجامید. پس از خروج نیروهای آمریکایی از عراق در ۲۰۱۱، رهبر این گروه، عواد ابراهیم البدری السامرایی، معروف به ابوبکر البغدادی، این گروه را دوباره احیا کرد؛ در اوایل سال ۲۰۱۳، این گروه، حملات انتحاری و تروریستی گسترده‌ای را به لطف ناامنی و جنگ داخلی که در سوریه جریان داشت، در عراق انجام داد؛ هم‌زمان، نارضایتی از عملکرد سیاسی دولت نوری المالکی در عراق به ویژه در شهرهای به‌طور عمده، سنی‌نشین این کشور، زمینه را برای تقویت و نفوذ داعش در عراق تسهیل کرد؛ در همین حین، بروز تنش در رابطه این گروه با القاعده افغانستان و شاخه سوری آن (النصره) بالا گرفت. اختلاف‌هایی که اغلب از نحوه عملکرد و خشونت‌آمیز داعش در عراق و سوریه نشأت می‌گرفت؛ در نهایت، داعش در سال ۲۰۱۴، بطور رسمی، وجود هرگونه پیوند با القاعده را رد کرد؛ از این زمان، این گروه، گروه خود را به‌عنوان یک واحد جهادی مستقل با اهداف و آرمان‌های مشابه اما کمی متمایز معرفی کرد. در سال

۲۰۱۳، ابوبکر البغدادی، تمایل خود را برای ادغام هر دو گروه جبهه النصره و دولت اسلامی خودخوانده اعلام کرده بود؛ البته این طرح از سوی جبهه النصره رد شد که همین امر در نهایت، به بروز تنش میان گروه های تندرو اسلامی در عراق و سوریه منجر شد (Katzman and et.al, 2015: 2). گروه های نوین به فعالیت های فراتر از مرزهای سرزمینی خود به عنوان یک استراتژی عادی متوسل شده اند. فعالیت های القاعده و داعش در دوران اخیر در این زمینه گویاست. ۷۵ درصد تلفات در اروپا را در دهه دوم ۲۰۰۰ داعش رقم زده است و فعالیت های این دو گروه سبب شده تا بیش از ۷۷ کشور در جهان حملات تروریستی را تجربه کنند (Global Terrorism Index, 2016).

سخن گفتن از شرایط نوین به معنای کامل الگوهای سابق نیست بلکه به منزله گسست تدریجی در آن ها و برآمدن شاخص ها و قواعد نوین است.

در ادامه به شباهت ها و تفاوت های موج پنجم با موج چهارم می پردازیم.

وجوه ممیزه موج پنجم تروریسم از موج چهارم: (تفاوت ها و شباهت ها)

شکل گیری جنبش های اسلامی و گروه های افراطی در جهان اسلام معاصر و به ویژه در خاورمیانه سوالات مختلفی را پیرامون زمینه ها، اهداف و رویکردهای مرتبط با گروه ها و نهضت های اسلام گرا پیش روی محققان قرار داده است. مبانی فکری و بسترهای جامعه شناسی این دو با هم متفاوت بود و با بهره گیری از شرایط محیطی در صدد تاسیس هویت سیاسی جدید بر پایه اصول اسلامی هستند. گروه های افراطی محصول بسترهای تاریخی- جغرافیایی و متأثر از شرایط سیاسی جهان اسلام هستند درحالی که گروه های به اصطلاح تروریستی موج چهارم از نظر غربی ها و نهضت های انقلابی و جنبش های اصلاحی از نظر ما ناظر به مشکلات بیرونی و به ویژه استعمار و همچنین مشکلات داخلی شکل گرفته اند. در واقع اگر موج های آنارشیستی، قوم گرایانه، چپ نوین و اسلامی را به عنوان موج های اصلی سابق در نظر بگیریم یک اشتراک اصلی را در همه آن ها می توان سراغ گرفت و آن شورش بر علیه نظم موجود و در عین حال قدرت گیری و باز تولید همان نظم است. این چهار موج سنتی هم برآمده از عملکردهای سنتی ساختار بوده اند و در چارچوب عملکردهای سنتی توزیعی ساختار، دارای دو عملکرد نامتوازن سازی و تسهیلی بوده است که همچنان هم وجود دارند. در قالب عملکرد نامتوازن سازی جوامع پیرامونی و فاقد ساخت های طبقاتی اصلی شکل گرفته اند و هویت های مذهبی و قومی، به غالب ترین مراجع وفاداری تبدیل شده اند و متأثر از عملکرد تسهیلی ساختار هم دو اتفاق افتاده است اول آنکه زمینه های اشغال خارجی تسهیل شده و دوم این که گروه های متعدد مقاومت مبتنی بر هویت های قومی و مذهبی در تقابل با اشغال به صورت موقت و وابسته شکل گرفته اند (بهرامی، ۹۶). می توان موج های سابق از جمله موج چهارم را در این چارچوب تحلیل کرد. در عین حال کنش گران موج های سابق هرچند هر کدام با دلایل و ایدئولوژی های متفاوت دست به کنش زده اند اما در نتایج ساختاری یعنی باز تولید نظم موجود یکسان

عمل کرده اند اما با وجود عملکرد های سنتی ساختار در بر سازی تروریسم، عملکرد نوین دیگری در بطن ساختار شکل گرفته که به عملکردهای پیشین اضافه شده و تأثیرات متفاوتی را هم بر روی گروه های تروریستی و هم کیفیت امواج تروریسم برجای گذاشته است این عملکرد نوین ساختار همان نظم تکثیری (موج پنجم) یا حکمرانی نوین جهانی است.

آنچه حاصل بحث ماست شکل گیری یک عملکرد تکثیری در درون ساختار است که به نوعی یک انقلاب برای ساختار پیشین و نوعی گسست از مفاهیم و عملکردها و الگوی سابق به ویژه موج چهارم تروریسم محسوب می گردد.

این عملکرد تکثیری تأثیرات خاص خود را بر موضوعات مختلف به صورت عام و تروریسم به صورت خاص دارد. اما در عین حال تأثیرات آن بر تروریسم در خاورمیانه جدید و تازه است زیرا این پدیده بیشتر از دهه ۲۰۰۰ توانسته است در خاورمیانه توسعه یابد و در عین حال نوعی گسست در فرایندهای پیشین تروریستی ایجاد کرده است. در ادامه تمایزات موج چهارم و پنجم تروریسم بررسی و به صورت جامع تری بیان می شود.

ساختار شکنی از دولت

بعد از پایان جنگ سرد و از بین رفتن ساختار دو قطبی در عرصه سیاست بین المللی و شکل گیری تعاریف جدیدی از نظم و امنیت بین المللی، جهان در آستانه تجربیات نوینی قرار گرفت. ساختار نظام دو قطبی با تأکید بر هنجارهای دولت محوری، حاکمیت گرایی، تمرکزگرایی و تأکید بر تعاریف سنتی از نظم و امنیت، از ۱۹۴۵ به بعد در جهانی یکسان به سر برده بود؛ جهانی که در آن دولت به بازیگری مسلط و بدون چالش گر در عرصه ی بین المللی تبدیل شده بود و متأثر از تعاریف سنتی از نظم و امنیت اجازه ظهور موضوعات جدید و بازیگران جدید را در عرصه ی سیاست بین الملل نمی داد. فروپاشی ساختار دو قطبی به یک باره این بندها را گسست و جهانی متفاوت از قبل چه در عرصه ی کمی و چه در عرصه ی کیفی ظهور کرد؛ جهانی که همچنان در حال تغییر و تحول است و هر روز بازیگرانی با موضوعات جدیدی در آن رشد می کند. هرچند گروهی از این بازیگران و موضوعات قبل از دهه ۱۹۹۰ هم وجود داشتند اما تفاوت آن ها با قبل در حوزه ی عمل، کارایی، مشروعیت و مهم تر از همه اقتدار آن ها بود. آن ها موجودیت جدید خود را بر مبنای پایه های جدیدی از اقتدار پی ریزی کرده بودند. اقتداری که ویژگی بارز آن انتشار و پخش شدگی اش بعد از دهه ۱۹۹۰ بود (بهرامی، ۱۳۹۴: ۳۷).

شکل گیری فرایندها و بازیگران نوین تروریستی از بطن دولت هایی شکل گرفته است که بعد از جنگ جهانی اول در خاورمیانه به وجود آمده اند و ناکارآمدی خود را نشان داده اند. این دولت ها که به سبب الزامات سیستم توزیعی و حمایت های خارجی بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی شکل گرفتند هیچ گاه نتوانستند ظرفیت های یک دولت کارآمد را در باب دولت سازی و ملت سازی به رخ بکشند اما به سبب

همان الزامات سیستم قابلیت دوام پیدا کردند. اکثر این دولت‌ها مبتنی بر مرزهای استعماری بدون توجه به تفاوت‌های قومی و مذهبی داخلی با هدایت خارجی به جامعه بین‌المللی ورود کردند. اما همگی آن‌ها ناچار از دست و پنجه نرم کردن با معضل ایجاد اقتدار مرکزی مشروع و منسجم بوده و هستند (ری ۱۳۹۱: ۳۰۲-۲۹۹).

دولت‌ها به عنوان یک نهاد چند کارکرد اساسی داشتند. اولین کارکرد آن‌ها حق کنترل ابزارهای خشونت است، اما فراتر از آن کارکردهایی چون حق انحصاری تعریف هویت (Link later, 1990: 149) و حق جابجایی مشروع مردم را هم در اختیار دارند (Torpey, 1998) هرچند در این باب غربی‌ها بسیار موفق بودند اما دولت‌های خاورمیانه با حمایت خارجی و اجبار صریح در قالب ساخت توزیعی این وظیفه را ایفا می‌کردند و با سلطه نظم تکثیری همه این کارکردها مخدوش شدند. چنان‌که بعد از دهه ۹۰ در کشورهایمانند عراق و افغانستان و بعد از تحولات جهان عربی در کشورهای چون مصر، سوریه، لیبی و... اساساً این کارکردها از اختیار دولت‌ها خارج شده و بازیگران نوینی حجم وسیعی از این اختیارات را درید خود گرفته‌اند. در مجموع ساخت تکثیری هم برآمده از تأثیر تحولات سرمایه‌داری بر دولت و هم متأثر از تأثیر تحولات دولت بر ساخت سرمایه‌داری است و در این تعامل تکوینی دول خاورمیانه رو به سوی گسست مداوم دارند و اسطوره آن‌ها و ظرافت‌های اسطوره‌سازی برای تداوم آن‌ها در حال نابودی است. از نظر کاسیرر اسطوره دقیقاً در زمان‌های بحران و در موقعیت‌های غیرعادی خود را نشان می‌دهد، جایی که احساسی شدید، نیازی مبرم یا خطری عظیم ظهور می‌کند و بسترهای رخنه اسطوره در جامعه را فراهم می‌کند و اسطوره جدید نیروهایی را تصویر می‌کند که از نیروهایی که جامعه را تهدید می‌کنند، قوی‌تر به نظر می‌رسند (کاسیرر، ۱۳۹۳). دقیقاً مفهوم دولت مدرن در بطن بحران فروپاشی خلافت عثمانی در خاورمیانه موضوعیت یافت. زمانی که نیروهای پیوند دهنده اجتماعی (خاص اجتماع خاورمیانه‌ای) دچار گسست شده بودند.

و توان مشروعیت‌زایی خویش را از دست داده بودند. دولت مدرن دقیقاً در چنین زمانی به عنوان یک عامل نجات بخش در ترکیه، ایران و مصر ظهور یافت و در ادامه به کل منطقه تسری یافت. این نهاد در هر جامعه‌ای که ظهور یافت از تکنیک‌های خاص اسطوره‌سازی از خویش استفاده کرد که در این‌جا مجال پرداختن به آن نیست. اما این دولت-ملت‌های ساختگی بر خلاف اسلاف خویش در جهان متمدن که برآیند نیروهای پیوند دهنده اجتماعی و اقتصادی در یک بستر تاریخی بودند با نیروهای پیوند دهنده بومی-اجتماعی خویش پیوند و انطباقی نداشتند. در واقع هم دولت و هم ملت از طریق تکنیک‌های اسطوره‌ای و با حمایت خارجی و هدایت نخبگان داخلی در این جوامع گسترش یافتند و محصول تقدیر تلقی شدند. اما فشارهای سیستم حکمرانی جهانی در خاورمیانه آن‌چنان عمیق است که وجود این دولت‌های زمان پریش برای ایجاد تعادل را دیگر تحمل نخواهد کرد و آن‌ها را از موجودیت ساقط خواهد نمود. دولت‌های

خاورمیانه‌ای چه نوع فراگیر، انحصاری، مخبراتی، پادشاهی نفتی یا پادشاهی مبتنی بر اسطوره مدنی با وجود تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند به دلیل ساخت‌های طبقاتی مشترک در آتش فشارهای سیستم حکمرانی جهانی خواهند سوخت (اسپوزیتو، کامروا و واتربری، ۱۳۹۱: ۱۲۰-۹۴). قاعده انتشار اقتدار به عنوان فرا قدرت موجود در سیستم حکمرانی جهانی به دلیل ویژگی‌های جهان‌گیرانه ساخت سرمایه داری چنان در این مناطق نفوذ می‌یابد که هر دولتی را با بحران موجودیت روبرو خواهد کرد. دولت‌های فراطبقاتی امنیت‌ساز دیگر در درون این سیستم نه تنها قادر به ایفای وظایف سابق خویش نیستند بلکه هر آن در خطر انحلال قرار دارند. هر بحران اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی در سیستم حکمرانی جهانی می‌تواند شکل‌دهنده به جنبشی چند طبقه‌ای باشد که منسجم و متحد در مقابل حاکمیت فراطبقاتی قد علم کند و آن را زیرورو نماید. در واقع چنین جنبش‌هایی قبلاً هم در این کشورها شکل گرفته‌اند اما در بستری متفاوت از سیستم حکمرانی جهانی و همین ویژگی‌عاملی بوده تا بار دیگر دولتی دیگر با ویژگی فراطبقاتی بر جامعه سابق حاکم گردد. چند تفاوت عمده بین مقاومت‌های پیشین در مقابل دولت‌های خاورمیانه و مقاومت‌هایی که در سیستم حکمرانی جهانی شکل گرفته یا خواهد گرفت وجود دارد که شامل: تسریع در شکل‌گیری و در ادامه انسجام جنبش‌ها به سبب بسترهای ارتباطی مدرن، فروپاشی اقتدار دولت‌ها به سرعت و از دست دادن حاکمیت، عدم اجماع بر سر ایجاد دولتی دیگر به سبب ظهور گروه‌های متعدد مذهبی و قومی دارای اقتدار نهادینه و قدرت تصرف سرزمینی و نیز عدم وجود هویت طبقاتی و وحدت دیالکتیکی میان آن‌ها، عدم قدرت لازم برای گروهی که بتوانند سایر گروه‌ها را برای متمرکز کردن قدرت، سرکوب یا منحل کند و در نهایت درگیری فرمایشی میان هویت‌های قومی و مذهبی صاحب اقتدار از جمله این تفاوت‌ها هستند. همه این اتفاقات به سیستم حکمرانی جهانی و انتشار اقتدار ارتباط وثیق دارد. در واقع متأثر از سیستم حکمرانی جهانی و قاعده‌ی غالب آن، کارگزاران هویتی متباین، متعارض، خشن و غیر همسو مبتنی بر هویت قومی و مذهبی شکل می‌گیرند که تنها چیزی که بر سر آن توافق خواهند داشت عدم توافق است و هرکدام از چنان اقتداری برخوردارند که بتوانند آن چنان بقایابند که از تمرکز قدرت دیگری جلوگیری کنند و حتی در صورت سرکوب بار دیگر از منذهای دیگر صاحب اقتدار شوند. این می‌تواند به معنای پایانی بر اسطوره‌ی دولت در خاورمیانه باشد، کفایت در سیستم حکمرانی جهانی، بحرانی در این دولت‌ها شکل گرفته که تعادل آن‌ها را برهم بزند تا دیگر تاریخ در آن‌ها تکرار نشود و دولتی هم مسلک گذشتگان جانشین آن‌ها نگردد زیرا سیستم حکمرانی جهانی دیگر اجازه باز تولید یا ایجاد دولت را نخواهد داد. این لزوماً به معنای پیشرفت تاریخ برای خاورمیانه نیست اما قطعاً می‌دانیم که تاریخ در قالب احیای دولت مدرن تکرار نخواهد شد در باب انقلاب‌های جهان غرب کسی از تغییر سیستم و تعمیق سیستم حکمرانی جهانی برای تبیین این انقلاب‌ها سخنی نگفت. سیستم حکمرانی جهانی هم واضع تغییرات سریع و هم مانع احیای دولت به عنوان نهاد حکمرانی در این انقلاب‌ها بود. این سیستم اگرچه در غرب فرآیندهایش

نوعی دیگر بود اما به دلیل ساخت خاص طبقاتی در خاورمیانه، فرایندهای خشن، متعارض و غیر همسو از حکمرانی ایجاد کرد که در آن دولت به کنار نهاده شده یا بسیار تضعیف گشته است.

شکل‌گیری حکمرانی‌های نوین و متمایز

موج پنجم تروریسم آترناتیو‌های نوینی را در خاورمیانه در تقابل با دولت یا در کنار آن ایجاد کرده است. این بازیگران جدید در گذشته هم حضور داشتند بدین معنا بازیگران جدید از منظر موجودیت نوین نیستند بلکه الزامات نظم تکثیری سبب ساز اهداف جدید، عملکردهای نوین و ماهیت متفاوت آن‌ها شده است. بر خلاف گذشته بازیگران جدید اهدافی فراتر از هنجارهای غالب را مطرح می‌سازند. بازیگرانی مانند القاعده، کردهای ترکیه، کردهای سوریه، کردهای عراق و درنهایت داعش در خاورمیانه مبانی حکمرانی‌های نوینی را تعریف کرده‌اند که نه دولتند و نه در زیر سلطه دولت دیگری قرار دارند. القاعده با مفهوم امارت اسلامی یا دقیق‌تر بگوییم امارات اسلامی و مفهوم هجرت برای ما شناخته شده است. در قالب مفهوم امارت اسلامی سرزمین و نهاد‌های اداره‌گری اهمیت چندانی ندارند. بلکه آن چیزی که اهمیت دارد نیت کنش‌گران برای اعلام امارت اسلامی است و نیز عزم این افراد حتی اگر چند نفر باشند برای هجرت جهت ایجاد امارت. این امارات مرزهای مشخص ندارند از حاکمیت سنتی سخن نمی‌گویند و میزان حمایت جمعیتی هم از آن‌ها معنی ندارد. می‌توانند مضیق باشند یا بدون توجه به مرزهای رسمی بسیار توسعه یابند. امارت براساس سرزمین شکل نمی‌گیرد، بلکه براساس حضور تعداد مسلمانان و بعد از انتخاب امیر است که تشکیل می‌شود. بنابراین، نیازی به وجود سرزمین نیست، بلکه افرادی که امارت را تشکیل می‌دهند. این امر باعث شده آن‌ها به سرزمین خاصی وابسته نباشند و در واقع کم‌کم بین سلفی‌ها اهمیت مکان و سرزمین از بین برود. این امارت‌ها هر جا که کفار بر مسلمانان حاکم شده باشند خود را به آن جا می‌رسانند و تکلیف شرعی خود را انجام می‌دهند. حتی اگر در خود سرزمین دارالکفر باشد. این مسئله باعث می‌شود گروه‌های مختلف سلفی همواره سیار و در حال جابجایی باشند. در واقع یکی از ویژگی‌های مشخص آن‌ها حذف سرزمین در ایدئولوژی‌شان است (منصور اعظم و بقالی، ۱۳۹۱: ۲۰). آن‌ها معتقدند مسلمانان کنونی نیز باید هر کجا که احساس خطر کردند از آن مکان هجرت کنند و به محلی امن بروند. احساس خطر کردند تنها دلیل هجرت نیست، بلکه بر مسلمانان واجب است چنانچه در دارالکفر زندگی می‌کند و قدرت اصلاح آن را ندارد، آن را ترک نماید. بنابراین، آن‌ها هرگز خود را مجبور به ماندن در جایی نمی‌کنند و دائماً در حال تغییر مکان‌اند و از آن جا که خود را قوم ناجی با تعداد کم و غریب می‌دانند سعی می‌کنند به مکان خاصی دلبسته نشوند و هر لحظه آماده هجرت باشند. از این رو، مفهوم هجرت برای آن‌ها به مفهومی اعتقادی بدل شده است. این مسئله نیز بر شدت حذف امر مکان از اندیشه سلفی افزوده است (همان: ۲۰). از نمونه‌های امارت اسلامی می‌توان به امارت انصار الشیعه در یمن، گروه شباب در سودان، گروه ابومصعب عبدالودود در الجزایر و جبهه النصره در سوریه اشاره کرد.

کردهای ترکیه از کنفدرالیسم دموکراتیک به‌عنوان آلترناتیوی دیگر سخن می‌گویند. اوجلان متأثر از بوکچین و رویکردهای سوسیالیستی - آنارشویی - اکولوژیک او به دنبال فرارفتن از دولت و ایجاد اداره‌گری‌های نوینی است که در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و زیست محیطی مستقل عمل می‌کند. توسعه به‌عنوان دال مرکزی این مفهوم بعدی فراگیر دارد که فراتر از هر نوع تمرکزی در قالب نهاد‌های بومی پیگیری می‌شود. ابتدا بر شور و بازاندیشی مداوم و دموکراسی مستقیم از اصول اساسی کنفدرالیسم دموکراتیک اوجلان و پ.ک.ک. محسوب می‌شود. تعیین مرزهای سرزمینی و پذیرش حاکمیت سنتی یا کنترل خشونت و هویت به صورت متمرکز در این دیدگاه جایی ندارد. این مدل هرچند به صورت بسیار محدود عملی شده است اما گزینه‌ای فراتر از دولت است که نه خود دولت است و نه در اختیار دولت دیگری قرار دارد (بهرامی، ۱۳۹۲). این امر مستلزم تغییرات بنیادین در سیستم حکومتی است که با غیر متمرکز کردن قدرت در جامعه، جامعه عمل بپوشاند، بنابراین مردم می‌توانند در جوامع کوچکی که به جای دولت متمرکز، بازار و ایدئولوژی‌های تمامیت خواه، اخلاق و خود مدیریتی دموکراتیک سر منشأ حکومت است بر خود حکومت کنند. ساز و کاری که آن‌ها را به هم گره می‌زند کنفدرالیسم دموکراتیک است که از مجموع انجمن‌های مجزا و متفاوت تشکیل شده است. امکان موجودیت و بقا چنین جوامعی را نهادهای دموکراتیک محلی تضمین می‌کنند و در مراحل تثبیت سیستم جدید، دولت - ملت ملغی و قدرت آن میان نهادها، شهروندان و مؤسسات دموکراتیک، گروه‌های ملی، زبانی و فرهنگی تقسیم می‌شود (دانش پویان، ۱۳۹۲).

در کنار این رویکرد رادیکال، کردهای سوریه هم به صورتی تعدیل شده تر نوعی حکمرانی‌های هم راستا با کنفدرالیسم دموکراتیک را ایجاد کردند. در واقع کنفدرالیسم دموکراتیک یک مفهوم باز است که انواع اداره‌گری در چارچوب آن قابلیت تعریف دارد. کردهای سوریه از مفهومی به نام کانتون‌های روژاوا استفاده کردند. نقاطی که به لحاظ سرزمینی منقطع و تفکیک شده که هر یک رؤسا و مجالس خویش را ایجاد کرده‌اند. نیروی نظامی خاص خود را دارند هرچند که در کلیت این نیروی نظامی از عنوان‌های کلی مانند ی پ گ و ی پ ژ استفاده می‌کنند. دارای عملکردهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی و خارجی کاملاً متمایز از دولت سوریه و سایر نیروها هستند و در عین حال در ادعا از حقوق برابر جنسیتی، مذهبی، سیاسی و فرقه‌ای صحبت می‌کنند. در عمل پیاده کردن این مدل در شمال و شرق سوریه بیانگر مدلی عینی از حکمرانی نوین غیردولتی در خاورمیانه است که شامل شورای مردم با صدویک نماینده تعاونی‌ها، کمیته‌ها و مجامع سه کانتون روژاوا است (تیف، ۱۳۹۲).

اما مهم تر از همه این بازیگران شاید بازشناسی حکمرانی داعش دارای اهمیت باشد زیرا ما را به بازشناسی موج پنجم تروریسم هرچه بیشتر نزدیک تر خواهد ساخت. داعش به عنوان موج مدرن جهادی‌های رادیکال تفاوت‌های بارزی با القاعده به عنوان موج سنتی جهادی‌های رادیکال دارد. آن‌ها با مطرح کردن مفهوم متمرکز خلافت از چارچوب دولت و امارت گذشتند و با اتکا به منابع اقتصادی مستقل، اولویت

تصرف سرزمینی، ایجاد ارتش کلاسیک در کنار نبرد تروریستی، ایجاد حکمرانی های اسلامی، بوروکراسی گسترده، اولویت دشمنی با دشمنان نزدیک (کل مسلمانان مخالف) و ... رویکردهای نوینی را در تروریسم و متفاوت از القاعده مطرح کردند. بر خلاف تروریست های پیشین قبل از القاعده در صدد بازتولید نظم موجود در قالب دولت سازی نبودند بلکه بر مفهوم خلافت تکیه کردند. در عین وابستگی به سرزمین، هیچ مرزی در تصرفات بعدی آن ها را محدود نمی کند و مبارزه آن ها در هر جایی که مسلمانی باشد قابلیت پیگیری دارد. در عین تقویت سلطه عربی بر جهان اسلام در نظریه، نگاه ناسیونالیستی خاصی نداشت و قائل به نوعی امپراتوری فراتر از هر نوع مرز جغرافیایی و جمعیتی بود. سعی داشت بعد از تصرف خشونت آمیز سرزمینی در کنار اجرای قواعد اسلامی، نوعی حکمرانی مثبت و خدمات محور را در مناطق تصرف شده ایجاد نماید و به صورت پراکنده تابعین خلیفه را در نقاط دیگر به ایجاد چنین فرایندی فرامی خواند. می توان مدعی بود که القاعده و داعش با وجود تفاوت در مدل های حکمرانی شان واضعان موج پنجم تروریسم هستند. زیرا یکی از اساسی ترین اهداف آن ها فرارفتن از هنجارهای سیستم موجود در سطح سیستم سیاسی، چه در سطح حکمرانی و چه در سطح اعمال خشونت بود. بر خلاف آنارشیست ها که آن ها هم دولت را به چالش می طلبیدند اما داعش در نهایت به یک سیستم غیردولتی اما متمرکز و سلسله مراتبی اذعان دارد که تا حد زیادی از امارت غیرمتمرکز مورد نظر القاعده هم متفاوت است (بهرامی، ۱۳۹۶: ۳۳۵-۳۱۶).

شکل گیری گروه های مستقل

اگر بخواهیم از تفاوت های نظم توزیعی و نظم تکثیری سخن بگوییم باید به تفاوت روابط بین الملل و حکمرانی نوین جهانی بازگردیم. در نظم توزیعی و در روابط بین الملل به عنوان عرصه اندر کنش سیاست خارجی و روابط خارجی دولت های مختلف و بازیگران غیردولتی، این دولت ها بودند که حدود و ثغور فعالیت بازیگران غیردولتی را تعیین می کردند و بخشی از قدرت خویش را در عرصه های موضوعی مختلفی که خود تمایل یا توانایی لازم برای فعالیت در آن ها را نداشتند به این بازیگران تفویض می کردند و هر گاه اراده می کردند این قدرت را باز پس گرفته و بازیگر غیردولتی را محدود می کردند (Segbery and Haffman, 2006: 5-13).

اما در عرصه حکمرانی نوین جهانی یا نظم تکثیری، متأثر از تحولات ساختار، قدرت دچار انتشار شده و بازیگران غیردولتی از قابلیت ربایش اقتدار به صورت مستقل و نهادینه ساختن آن برخوردار شده اند، به گونه ای که خود حوزه های موضوعی فعالیت خویش را تعیین کرده و حتی در این حوزه ها دولت ها را تحت فشار قرار می دهند. این بازیگران توانایی خود را در جهان توسعه یافته در مقابل دولت ها و در عرصه هایی چون حقوق بشر، محیط زیست، حقوق بشردوستانه، صلح، حقوق کیفری بین المللی و ... به نمایش گذاشته اند تا جایی که دولت ها در نهایت مجبور به پذیرش هنجارهای مورد ادعای این بازیگران و نوعی

رویکرد مشارکتی در حوزه های موضوعی مختلفی شده اند و در نهایت این بازیگران را در ساخت سیاسی مشارکت داده اند. اما در جهان توسعه نیافته و از جمله در خاورمیانه بازیگران نوینی که متأثر از الزامات ساخت تکثیری رشد کرده اند و از قدرت مستقل برخوردار شده اند، بازیگرانی مصلح از این نوع نیستند. این بازیگران نمی توانند با دولت های متبوع خویش مشارکت نمایند و در عین حال در حال تحت فشار قرار دادن دولت ها برای نهادینه سازی هنجارهای خویش هستند. بازیگران تروریستی نوین از این نوع بازیگران هستند که بر شکاف های فرقه ای سوار شده اند، دولت ها را گسسته اند و اگر درجایی سرکوب شوند به راحتی در جای دیگر سر برمی آورند. داعش نشان داد که چگونه یک بازیگر مدرن تروریستی می تواند با ائتلاف از ۶۰ کشور مبارزه کند و همچنان نفس بکشد. این بازیگران توانستند منابع قدرت لازم سیاسی، نظامی، اقتصادی، ایدئولوژیک و ... برای دوام خویش را به صورت مستقل ایجاد کنند و به راحتی هم قابل امحاء نیستند. تروریسم جدید، جامعه جهانی را دربر گرفته است. گستره جغرافیایی تروریسم قدیمی، داخل و یا حداکثر منطقه ای بود. در مقابل تروریسم جدید در فراسوی مرزهای ملی و منطقه ای فعالیت کرده و بالطبع تاثیر جهانی داشته و امنیت و صلح جهانی را تهدید می کند ... (Barzegar,2004:114;Lesser,1999:86). با وجود این که حمایت کننده های دولتی هنوز هم نقش مهمی در تروریسم جدید ایفا می کنند، اما جهانی شدن و در نتیجه راحتی حرکت مردم و پول هایشان فرصتی در اختیار تروریست ها قرار داده است تا منابع مالی خود را از طریق راه های غیرقانونی و جنایت آمیز بدست آورند (بهاری، ۱۳۸۸: ۱۴).

تحول در مفهوم موازنه

بازیگران نوین هم از اقتدار بهره مند شده اند و هم این اقتدار را نهادینه ساخته اند و هم می توانند آن را به صورت مستقل به کار ببرند. بازیگران تروریستی هم مانند داعش با توجه به این ظرفیت ها به یک طرف توازن در سطح داخلی، منطقه ای و بین المللی تبدیل شده اند. مفهوم توازن اساساً مفهومی بیرونی و متعلق به روابط دولت ها بوده است. یعنی تهدید همیشه ویژگی بیرونی داشته و عامل این تهدید هم همیشه یک دولت بوده که باید در تقابل با آن دست به موازنه زد. (اعم از داخلی، خارجی، نرم یا سخت) (چگینی زاده، ۱۳۹۲: ۲۳۰-۲۳۳).

گاهی بازیگران غیردولتی در فرآیند توازن و مفهوم توازن (موازنه فراگیر) وارد شده اند اما در همه این زمان ها به عنوان عاملین موازنه یک دولت عمل کرده اند (حق پناه، ۱۳۸۹: ۷۹-۷۸). اما در نظم تکثیری قواعد موازنه هم عوض شده است. تا جایی که نه تنها بازیگران غیردولتی به یک طرف اصل موازنه تبدیل شده اند بلکه مفهوم موازنه گاهی حتی به یک مفهوم غیردولتی تبدیل شده است و این بازیگران غیردولتی هستند که طرفین اصلی موازنه در بعضی از موضوعات شمرده می شوند. داعش از جمله بازیگرانی است که در تقابل با دولت ها به یک طرف موازنه تبدیل شده است یا کردهای عراق در بحث فراندوم در چنین جایگاهی

قرار گرفته بودند کردهای سوریه هم در بحث و تجاوز ترکیه به آن در چنین موقعیتی قرار دارند. اما موازنه غیردولتی هم در سوریه بسیار اتفاق افتاده است مانند تقابل های داعش و القاعده با هم در سوریه و عراق یا در یمن و افغانستان و یا تقابل کردها و داعش در عراق و سوریه یا کردها و بازیگرانی مانند حشد الشعبی یا ارتش آزاد در عراق و سوریه. هرچند اکثر این تقابل ها در درون مرزهای خاص روی داده است اما به شدت دارای پیامدهای منطقه ای و حتی بین المللی بوده است. نمی توان کتمان کرد که بازیگران غیردولتی امروز به راحتی مفهوم موازنه را از انحصار دولت ها خارج کرده و به صورت مستقل در حوزه های داخلی و خارجی یا به صورت نرم و سخت به کار می برند یا یک طرف بازی آن یا هر دو طرف بازی از نوع آنان است.

خشونت های بی حد و مرز

در موج پنجم گروه های تروریستی در خاورمیانه مصادیق نوینی از خشونت صریح و بدون چارچوب را آشکار ساخته اند. داعش برای کاربرد خشونت، هیچ حد و مرزی قائل نیست و حتی این خشونت در بسیاری از موارد در قبال خود مسلمانان و گروه های جهادی به کار برده شده است. ویژگی اصلی و بارزی که داعش را از سایر گروه های تروریستی متمایز می کند و در واقع، نقطه این گروه محسوب می شود، توانایی آن در جنگیدن و هم زمان، ظرفیت کنترل مناطق تصاحب شده است. در قلمرو سرزمینی خلافت اسلامی خودخوانده داعش، مؤسساتی مختلف و منابعی متنوع برای تامین بودجه و نیازهای ضروری این خلافت اسلامی در نظر گرفته شده است؛ بازوی نظامی این سازمان نیز در جهت تامین امنیت و اهداف مورد نظر رهبران آن بخوبی عمل کرده است (Lewis, 2014:9). خشونت های آن ها کارکردهای دوگانه ای دارد به نوعی که هم ایجاد رعب و وحشت می کند و هم جذابیت و لذت برای آن ها ایجاد می کند. از یک سو آن ها دشمنان خود را دچار رعب و وحشت کرده و از سوی دیگر بدنه اجتماعی خویش را با این خشونت ها گسترش می دهند. افزایش سطح خشونت های تروریستی، نوع خشونت ها و گستره و میزان تاثیرگذاری آن ها صرفاً در درون یک نظم تکثیری برای این نوع گروه ها مهیا شده است. در درون نظم تکثیری بازیگران نوین با توسل به اصل تکفیر اجرای خشونت و مشروعیت بخشی بدان را حتی تا سطح فردی ارتقاء داده اند هر کس در هر زمان و هر جایی که تشخیص دهد از اصول منحرف شده است می تواند بر پایه تفسیر فردی به خشونت متوسل شود از این رو آن ها سلسله مراتب خشونت را تغییر داده اند درعین حال مرزهای خشونت را هم گسترانیده اند به نوعی که تفکیک بین نظامیان و غیرنظامیان مسلمان یا غیرمسلمانان و ... یا رعایت قواعد و هنجارهای مربوط به خشونت از نظر آن ها موضوعیت ندارد. از نظر این گروه ها در چارچوب نظم خلافت محور و برای حفظ اصول آن افراد، دولت ها، سازمان ها و گروه ها در هر سطحی می توانند هدف خشونت قرار گیرند. افزایش معنی دار شمار حملات تروریستی و خشونتی از نوع حملات انتحاری در درون نظم تکثیری از سوی این گروه ها و گستراندن دامنه این حملات به کل نظام بین الملل

امری است که صرفاً در درون ساخت جدید مقدور بوده است. درحالی که هیچ محدودیتی برای نوع خشونت و هدف خشونت وجود ندارد. تاثیرگذاری (رعب و جذابیت) مهم ترین هدف است و این هدف وسیله را توجیه می کند. خشونتی که به صریح ترین شیوه نه تنها اعمال می شود بلکه در همان سطح تبلیغ هم می گردد.

قابلیت تجدید حیات

بازیگران موج پنجم تروریسم متأثر از نظم تکثیری قابل امحاء نیستند حمله به افغانستان و عراق و کشتن بن لادن، زرقاوی یا ملا عمر سبب امحای القاعده نشد. از بین بردن القاعده به عنوان یک سازمان به معنای نابودی گروه نیست. زیرا القاعده یک حکم است که به راحتی ظرفیت انتشار دارد (Burke, 2004). این ظرفیت تنها در بطن نظم تکثیری اتفاق می افتد و در غیر آن قابلیت ظهور ندارد. سرکوب داعش به عنوان یک خلافت در عراق یا سوریه یا نابود کردن ظرفیت های سازمانی و حکمرانی این گروه، نمی تواند به نابودی ایدئولوژی آن منجر شود و این ایدئولوژی به راحتی طرح خلاءهای قدرتی که به وفور در درون نظم تکثیری در خاورمیانه درحال شکل گیری هستند، قابلیت احیای سازمانی مجدد دارد. چنان که به راحتی از عراق به سوریه از سوریه به یمن از یمن به افغانستان و از افغانستان به نیجریه و فیلیپین تغییر مکان داده و خود را در بعد سازمانی احیا می کند. فراتر از یک ارتباط سازمانی سلسله مراتبی داعش و القاعده خالق سلول های مخفی هستند که بدون ارتباط سازمانی و متأثر از ایدئولوژی آن فرسنگ ها دورتر از مرکز عملیات و در هر جایی که ممکن باشند دست به ترور خواهند زد. آن ها نظم موجود را فراگیر و یکپارچه دانسته و در هر جایی که عمل کنند می دانند که بر ضد نظم موجود عمل نموده اند از این رو مرزها محدودیتی برای آن ها ایجاد نمی کنند. پس نمی توان امیدوار بود که امحای این گروه ها در عراق یا سوریه سبب ساز نابودی آن ها باشد شاید ما تنها باید منتظر تغییر تفکر آن ها باشیم تا در نظم تکثیری به گونه ای دیگر عمل کنند. همچنین در درون این نظم این بازیگران نوین توانایی ایجاد نهاد های متمرکز جدید را ندارند و هر آن از درون آن ها بازیگرانی دیگر با افکار متمایزتر قابلیت ظهور دارند. چنان که خود داعش از درون القاعده سر برآورد و در تقابل با آن قرار گرفت. وضعیت کردهای عراق بر سر اعلام استقلال و وقایع کرکوک مثال دیگری از انشعاب مکرر در درون گروه در چارچوب نظم تکثیری است. اما نکته آنجاست که هیچ گروهی یا دولتی نمی تواند به حذف کامل دیگری اقدام نماید.

شکل گیری گروه های بین المللی خشونت ورز

بر خلاف گروه های تروریستی سابق که برای یک آرمان محدود و اهداف ویژه در یک گستره محدود و با افرادی مشخص که وابستگی های خاص آن ها مبرهن و آشکار بود، فعالیت می کردند. گروه های نوین تروریستی (موج پنجم) در عین به چالش کشیدن هنجارهای غالب به این هنجارها را نه در یک گستره محدود بلکه در بعد جهانی و فرامرزی به چالش کشیده اند. افزایش میزان کشورهایایی که تغذیه کننده جریان

های تروریستی به لحاظ بدنه اجتماعی بوده یا مورد هدف خشونت های این گروه ها بوده اند به خوبی نشان می دهد که ما هم در جذب و هم در عملیات با یک گروه بین المللی طرف هستیم. نظم تکثیری این قابلیت را برای این گروه ها هم به لحاظ مادی و هم هنجاری ایجاد کرده است تا بتوانند از هر مکانی یارگیری نموده و در هر مکانی به اقدام عملی دست زنند. همین قابلیت سبب شده است تا این گروه ها صرفاً چون گذشته یک تهدید امنیت داخلی نباشند بلکه هم در بعد منطقه ای و بین المللی واضعان تهدید باشند. آن ها در یک زمان برای دولت ها هم یک تهدید بیرونی و هم یک تهدید درونی شمرده می شوند و دولت ها در تقابل با آن ها دچار سرگشتگی هستند. سطح تهدید ایجاد شده صرفاً به سه سطح پیشین ختم نمی شود زیرا گروه های تروریستی نوین در سطح سیستمیک هم با رد هنجارهای غالب و فرآیندهای مسلط و تثبیت شده، آن را هم به چالش می کشند و اتفاقاً نقطه تمرکز این گروه ها هم در همین سطح است زیرا در نهایت با تغییرات مادی (توزیع قدرت) و هنجاری (قواعد) در سطح سیستمیک دامنه تغییرات موردنظر آن ها تامین خواهد شد. آن ها امروز برای هر دولت یک تهدید شمرده می شوند.

هیچ دولتی وجود ندارد که داعش یا القاعده را تهدید ندهد. هرچند ممکن است در برهه هایی با آن ها هم داستانی داشته باشند اما در واقعیت امر برای آن ها یک تهدید محسوب می شوند. نمی توان در طول تاریخ هیچ بازیگری غیردولتی را تا این حد دارای قدرت تاثیرگذاری دانست. ایدئولوژی آن ها حتی در سطح فردی می تواند تهدیدکننده امنیت ملی باشد. از این رو امروز در همه سطوح چهارگانه فوق داعش یک تهدید است و مرزی برای محدود نمودن اقدامات خویش نمی شناسد. ماهیت ائتلاف بین المللی که بر ضد این گروه ها شکل گرفته و جبهه های متعددی که آن ها در آن درحال جدال هستند به خوبی این خصومت را به رخ می کشد.

نتیجه گیری و دستاورد علمی پژوهشی

موج پنجم تروریسم ریشه در تحولات عرصه سیاست و نظم بین الملل دارد که این تحولات که از دهه ۹۰ میلادی آغاز شده است؛ تأثیرات بسزایی نیز بر عرصه قدرت و گروه های موازی دولت را رقم زده است. به گونه ای که به جای الگوی نظم توزیعی که قبل از دهه ۹۰ میلادی وجود داشت الگوی نظم تکثیری که ما از آن تحت عنوان حکمرانی نوین جهان یاد می کنیم، تغییر یافته است. این نظم تکثیری با قاعده ساختاری انتشار اقتدار زمینه ساز بروز بازیگران جدیدی است که نه تنها متأثر از آن ظهور یافته اند بلکه بر تطور و تحول بیشتر آن هم تاثیر می گذارند. یکی از این بازیگران نوین گروه های تروریستی هستند که رباینده اقتدار و نهادینه سازی آن در دنیای اخیر هستند. آن ها در یک چارچوب وسیع تر به نام موج پنجم تروریسم فعالیت می کنند که متأثر از ساخت تکثیری ویژگی هایی متفاوت از امواج چهارگانه قبلی بویژه موج چهارم را به نمایش می گذارد. موجی که به سبب ظهور در یک ساخت تکثیری، ماهیت دولت های موجود در خاورمیانه و در نهایت ظهور ایدئولوژی دینی سنتی اما در قالب جدید رخ داده است. محورهایی که از آن ها

نام بردیم ویژگی‌هایی را در بازیگران نوین تروریستی بروز داده‌اند که در بازیگران هیچ یک از امواج قبلی وجود نداشته است. تروریسم صرفاً یک بعد از ماجرای ناشی از نظم تکثیری است که در این جا مورد بحث ما بود و در کنار آن رویدادها، بازیگران و موضوعات دیگر هم در درون نظم تکثیری قابل تبیین هستند. در موج چهارم که ما تحت عنوان بازیگران آزادیبخش و غرب تحت عنوان تروریسم می‌شناسد یعنی جهاد اسلامی، حماس، حزب الله و ... با بازیگرانی مواجه می‌شویم که خصوصیات و ویژگی‌های موج پنجم را به صورت تدریجی شکل داده‌اند. ظهور موج پنجم به معنای بازیگران موج چهارم نیست زیرا هنوز و همچنان این بازیگران به فعالیت‌های خود ادامه داده‌اند اما در عین حال متأثر از نظم تکثیری قدرت بیشتری پیدا کرده‌اند. چنان که حزب‌الله، حماس، انصارالله و ... توانستند در این قالب دامنه قدرت و تاثیرگذاری خویش را افزایش دهند. موج پنجم و موج چهارم که هر دو امواجی دینی و خاورمیانه‌ای هستند به صورت هم‌زمان در حال فعالیت می‌باشند و بازیگرانی از هر دو نوع در درون نظم تکثیری هم چنان قابلیت ظهور در درون خلاءهای قدرت شکل گرفته در خاورمیانه را دارا هستند. از این رو سخن گفتن از دوران پسا داعش نمی‌تواند درست باشد. زیرا داعش محصول موج پنجم است و این موج همچنان فعال است و داعش‌های نوعی در درون آن قابلیت ظهور دارند از این رو حتی با نابودی گروهی به نام داعش در سطح خلافت و سازمان نباید منتظر فروکش کردن فرآیندهای موج پنجم باشیم یا ایدئولوژی داعش باشیم و این گروه و گروه‌هایی از این نوع همچنان در سطح تحلیل مختلف قابلیت ایجاد تهدید و احیای مجدد را دارند.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۶۶)، دانشنامه سیاسی، چاپ اول، تهران: انتشارات سهروردی.
- اسپوزیتو، جان، مهران کامروا و جان واتر بوری (۱۳۹۱)، جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه، ترجمه محمدتقی دل‌فروز، ج ۱، تهران: انتشارات جاوید.
- اسپوزیتو، جان و جان وال (۱۳۸۹)، جنبش‌های اسلامی معاصر ترجمه ی شجاع احمدوند، تهران: نشر نی.
- بهرامی، سیامک (۱۳۹۵)، برسازي اجتماعی و ریشه‌های تروریسم در خاورمیانه، کرمانشاه: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- بهرامی، سیامک (۱۳۹۶)، بررسی انتقادی حکمرانی جهانی: حکمرانی غربی یا سیستم غیر قطبی جهانی، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌الملل، دوره ۶، شماره ۳، صص ۶۹-۳۶.
- بهرامی، سیامک (۱۳۹۶)، برداشتی سازه‌انگارانه از ریشه‌های تروریسم در غرب آسیا، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال بیستم، شماره سوم.
- بهرامی، بهنام؛ بخشی‌اشیخ احمد، مهدی (۱۳۸۸)، چیستی تروریسم جدید و ویژگی‌های آن، دو فصلنامه پژوهش سیاست، سال یازدهم، شماره ۲۷، پاییز و زمستان.

- بیات، عبدالرسول (۱۳۸۱)، فرهنگ واژه ها، قم: موسسه ی اندیشه و فرهنگ دینی.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۹۶)، گذر از دابق به رومیه چرخش گفتمانی داعش از خلافت به جهاد، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۷۵، بهار.
- تیف، نادر (۱۳۹۳)، دموکراسی بی دولت در دولت روزآوا، گفتگو با صالح مسلم محمد، سایت میدان، برگرفته www.meidaan.com
- چگینی زاده، غلامعلی (۱۳۹۲)، موازنه قوا و روابط راهبردی چین با ایالات متحده آمریکا، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره چهاردهم، صص ۲۶۳-۲۲۷.
- حق پناه، جعفر (۱۳۸۹)، موازنه فراگیر الگوی تحلیل نقش قومیت بر سیاست خارجی با تأکید بر خاورمیانه، فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، شماره ۲، صص ۹۳-۷۷.
- حیدر قلی زاده، جعفر و همکاران (۱۳۹۶)، دگردیسی مفهومی تروریسم از منظر حقوق بین الملل، دو فصلنامه حقوق بشر اسلامی، سال ششم، شماره ۱۲، بهار و تابستان.
- دکمیجان، هرایر (۱۳۹۰)، جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، چاپ ۶، تهران: انتشارات کیهان.
- دانش پویان، نوید (۱۳۹۲)، کنفدرالیسم دمکراتیک و انسان محوری، برگرفته از www.zozanaran.blogfa.com
- روزنا، جیمز (۱۳۸۸)، حکمرانی در عصر واهمگرایی: نه یک جمهوری جهانی و نه یک نظام بین دولتی جهانی، ترجمه صونا قاجار، فصلنامه مطالعات بین المللی، سال ششم، شماره ۳.
- ری، هیتز (۱۳۹۱)، نظریه های شکل گیری دولت، در: مارتین گریفیتس، نظریه روابط بین الملل برای سده بیست و یکم، علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- علیزاده، حسن (۱۳۷۷)، فرهنگ خاص علوم سیاسی، تهران: انتشارات روزنه، چاپ اول.
- قوام، عبدالعلی، بهرامی، سیامک (۱۳۹۲)، حکمرانی جهانی وضعیت و نظریه مسلط در جهان معاصر، فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره ۳، شماره ۸، صص ۳۵-۹.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۹۳)، اسطوره دولت، ترجمه یدالله موقن، تهران: انتشارات هرمس.
- گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۸۸)، تروریسم جدید: چارچوبی برای تحلیل، دانشنامه حقوق و سیاست، شماره ۱۲، پاییز و زمستان.
- گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۹۰)، جهانی شدن و تروریسم جدید: ارائه مدلی مفهومی، دانش سیاسی، سال هفتم، شماره اول، بهار و تابستان.
- منصوره اعظم، آزاده؛ بقالی، هاوژین (۱۳۹۱)، تحلیل جامعه شناختی سلفی گری به مثابه یکی از منابع هویت ساز در کردستان ایران، فصلنامه مطالعات اجتماعی ایران، دوره ۶، شماره ۲، صص ۲۹-۴.
- میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۹۲)، حقوق جزای بین الملل، تهران: نشر میزان، چاپ چهارم.

نبوی، سید عبدالامیر؛ مرادی، فاتح؛ شیخ الاسلامی، خالد (۱۳۹۴): بررسی شاخص‌های هویت روانی با تکیه بر بنیادگرایی مذهبی، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۵، ش ۳.
هیوود، اندرو (۱۳۸۵)، مفاهیم کلیدی در علم سیاست، ترجمه حسن سعید کلامی و عباس کاردان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

Barzegar, Keyhan (2005), The Middle East and the New Terrorism, Journal on science and World Affairs, Vol. 1, No. 2.

Burke, J.(2004), Al-Qaeda. The story of Radical Islam. London:I. B. Tauris.

28- Clausewitz, Carl von (1984), On War, translated by Michael Howard and Peter Paret, Princeton University Press.

Encyclopedia of politics: The Left and the Right (Vol.2). (2005). United States of America: Sage Publications, Inc.

Global Terrorism Index (2016) Institute for Economics and Peace, in: www.reliefweb. Int.

31- Katzman, Kenneth; Christopher M. Blanchard; Carla E. Humnd; Rhod aMargesson; Matthew C. Weed. (2015, February). The Islamic State crisis and U.S. Policy.

Lewis, J.D. (2014, July) The Islamic State: A counter strategy for a counter state.

Linklater, A. (1990) The Problem of Community in International Relations, Alternative 15: 53-135.

Morphy, C. (2000), Global Governance: poorly Done and Poorly Understood, International Affairs, 76 (4)

Rapaport, David C. (2001), The Fourth Wave, New York: Academic Press.

Rosenau, James N. (1997). Governance, Order, and change in World Politics, in Governance without Government: Order and change in World Politics, edited by James N. Rosenau and E.O. Czempiel, Cambridge: Cambridge University Press.

Segbers and Hoffman, Global politics, (2006), in: www.Oei.Fu-berlin.de.

Suicide Attack Database (2016) Chicago Project on Security and Threats, University of Chicago, in: www.cpost.uchicago.edu.

Torpey, J. (1998), Coming and Going: on the state Monopolization of the Legitimate, means of Movement, sociological Theory, 16: 39- 259

Weisband, Edward and Damir Roguly (1976), Palestinian Terrorism: Violence, Verbal strategy, and legitimacy, in: Yohan Alexander (Ed), International Terrorism, New York: Praeger

White, Jonathan R. (2007), Terrorism: an introduction, Grand Valley State.